

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

دیروز عرض شد که در قضیه خارجیه، بر تعریف مرحوم نائینی اشکالی وارد می‌شود و آن این است که در قضیه خارجیه ملاک توجه تکلیف به مخاطب است نه شخص، البته عرض شد که در این مساله مرحوم نائینی قضیه شخصیه را با خارجیه اشتباه تصور کردند و این اصطلاح منطقی را در جای خودش قرار نداده‌اند. حالا به این کاری نداریم، مشخص است که منظور این مساله شخصی است، خود ملاک در قضیه شخصیه و خارجیه بر مبنای ایشان آن ملاک است منتهی از آنجایی که بعضی از ملاکات و شرایط در تحقق موضوع نسبت به یک شخص خاص محقق است از این جا گفته می‌شود که حکم از مخاطب به غیرمخاطب سریان پیدا نمی‌کند.

مثلا فرض کنید که در تمام دنیا شما بگردید فرزند عمرو یکی است ما کس دیگری نداریم، حالا

اگر حکمی آمده باشد بر اکرام فرض کنید عموی زید که برادر عمرو است و به سبب یک نقاری این قضیه و مساله بوده در این صورت غیر از فرزند عمرو کس دیگری نمی تواند اکرام کند نه این که فقط این حکم رفته روی ذات خود این زید و از او قابل تسری به مخاطب دیگر نیست و بر همین اساس آن مساله شخصیه شده است نه، مساله به خود ملاک تحقق می گیرد که در تحقق ملاک این قضیه وجود دارد نسبت به دیگری وجود ندارد لذا ما در موارد مختلف مشاهده می کنیم که احکام مختلفی نسبت به مخاطبین مختلف وجود دارد یعنی مولا این مخاطب را متوجه خطاب قرار می دهد در حالتی که مخاطب دیگر که نظیر اوست و ما تصور می کنیم راجع به همین صفات است و همین موضوع در مخاطب دیگر محقق است می بینیم او را از این حکم مستثنی می کند و بعد اعتراض به مولا می کنیم، این همین جاست که ای مولای بزرگوار، این که مثل من است چطور پس من را متوجه این خطاب و عتاب قرار دادی و دیگری را قرار ندادی این به خاطر

چیست؟ به خاطر نفهمی ماست که ما در حیازت ملاکات به آن مرتبه تام نرسیده ایم و موضوع را جور دیگری تصور می‌کنیم ولکن مولا چون اشراف بر مسائل و موضوع دارد حکم را متوجه ما می‌کند و متوجه کسی دیگر نمی‌کند. و از این قبیل ما مسائل زیاد دیدیم خوب در این جا از این نقطه نظر به مرحوم نائینی اشکال وارد می‌شود.

مطلب دیگر و اشکال مهم دیگری که بر این اساس بر مبنای مرحوم نائینی در قضایای خارجی وارد می‌شود این است که مرحوم نائینی می‌فرماید موضوع برای تعلق حکم در نفس مولا عبارت است از همان وجود علمی همین که مولا احساس کند موضوع در خارج محقق است کفایت می‌کند که حکم به او تعلق بگیرد. ولو این که این موضوع در خارج نباشد خود وجود علمی است که منجز برای تعلق حکم است و به عبارت دیگر نفس موضوع و وجود علمی موضوع، آن استجلاب حکم را می‌کند، کاری به خارج نداریم به فرض مولا هم اشتباه کرده باشد، آن حکم از ناحیه مولا صحیح است.

ولی در قضایای حقیقه مساله به این شکل نیست  
در قضایای حقیقه در واقع این حکم رفته روی  
ملاکات و عناوین و آن موضوع فرضی که حالا سواء  
كان في الخارج موجوداً أو لم يكن موجوداً وفي  
المستقبل يوجد مولا به این وجود خارجی فعلی  
موضوع کاری ندارد، روی عنوان رفته هرکسی که  
متصف به این عنوان است شرب خمر حرام و شارب  
خمر باید حد بخورد حالا شارب خمر الان بالفعل  
موجود است، باید حد بخورد، فردا پیدا می شود باید  
حد بخورد صد سال دیگر هم پیدا می شود باید حد  
بخورد، در این صورت تفاوتی در این مساله  
نمی کند.

اشکالی که در این جا وارد است این است که  
بسیار خوب نسبت به اجرای حکم و تعلق حکم به  
مخاطب به واسطه وجود علمی موضوع ما حرفی  
نداریم که این خودش به اصطلاح مُبرء هست نسبت  
به مخاطب، ولی صحبت در این است مخاطب در  
این جا چه تکلیفی دارد نقض این جا وارد می شود  
اگر مخاطب بداند که متصف به این موضوع نیست

و موضوع حکم در او محقق نیست چه تکلیفی در  
قبال این دارد باید انجام بدهد این حکم را یا نباید  
انجام بدهد؟ بر فرض بداند که در این جا مولا اشتباه  
کرده است مولا می‌داند که عمرو آمده در قم، وقتی  
که نیامده به شما تکلیف می‌کند اکرم عمرا شما  
می‌گویید عمرو هنوز نیامده حالا توی خیابان  
چشمش اشتباه دیده خالد را به جای عمرو دیده  
تصور کرده عمرو آمده در قم اصلا موضوع برای  
ایشان منتفی است مخاطب در این جا چه باید بکند؟  
آیا باید انجام بدهد؟

یا این که مولا نسبت به یک شرائطی، فرض کنید  
نسبت به یک فرد خاصی یک حکم را بار می‌کند  
يجب عليك الحج في هذه السنة از آن طرف ما  
می‌دانیم ملاکاتی که مولا و شارع تعیین کرده بلوغ و  
عقل و استطاعت است و سایر مسائل منتهی آنها را  
نمی‌گوید ان تحصل لك الشرايط فيجب عليك  
می‌گوید يجب عليك الحج به هیچ چیز دیگر هم کار  
ندارد يجب عليك الحج في هذه السنة و شما  
می‌دانید مولا که الان به شما گفت يجب عليك الحج

اشتباه کرده شرایط محقق نشده اگر مولا بداند و شما به مولا بگوید آقا این شرایط در من محقق نشده چطور شما می‌گویید يجب علیک الحج مولا می‌گوید آه ببخشید اشتباه کردم، شما که این را می‌دانید آیا باید حج انجام بدهید متسکعاً؟ ولو بدون تحقق شرایط؟ یا اینکه نه حق دارید این امر را اتیان نکنید؟

و بعضی از این شرایط شرایطی است که بدون آنها اتیان امر مستحیل است، مثل این که فرض بکنید که در همان مثالی که زدم خب اصلاً خود مورد نیامده که اکرامش بکنیم این عوضی دیده در این جا مکلف نمی‌تواند اتیان بکند چرا؟ چون می‌داند که مولا در این قضیه خاطی است و اگر بداند که شرایط حاصل نشده امر نمی‌کند، در حالتی که مرحوم نائینی می‌فرمایند امر در این جا جایز است و می‌تواند امر کند چون وجود موضوع به عنوان وجود علمی منجز برای حکم است نه بعنوان وجود مفروض وقتی مولا وجود علمی می‌کند يجب علی العبد الاطاعه در حالتی که قادر نیست و نمی‌تواند انجام بدهد پس

این از کجا ناشی می‌شود از آن جایی که آن اشکال اول ما را ندیده گرفته‌اند و آن این بود که بر مبنای ایشان حکم گرچه در قضایای خارجی و قضایای شخصیه روی خود فرد خارجی رفته است ولی تعلق حکم بر این فرد مخاطب و مکلف به خارجی نه بخاطر جسمیت و کیلو و ابرو و دماغش است بلکه به خاطر تحقق شرایط در اوست، لذا مولا این را بصورت قضیه خارجی و جزئی کرده‌یجب علیک الحج ولی این یجب علیک الحج به خاطر چیست؟ به خاطر مسائل دیگر است.

بر این اساس نسبت به این مساله اشکال است و آن این که بین قضیه خارجی و حقیقه فرقی نشد، در هر دو اگر مکلف نسبت به آن شرایط واجد باشد باید انجام بدهد واجد نباشد نباید انجام بدهد پس حالا ما چه حکم را وجود علمی برای مولا بدانیم یا وجود مفروض و وجود خارجی بدانیم در هر دو مساله یکی خواهد شد تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

اما اگر منظور محقق نائینی این است که مولا اصلا به شرایط توجه ندارد می‌خواهد عبد این را

انجام بدهد این اصلا از بحث خارج است نباید شما بگویید مولا شرایط موضوع را می داند وجود دارد یا ندارد وجود علمی دارد دنگش گرفته بر این که اکرام بکن، کاری ندارم عمرو آمده یا نیامده من کاری ندارم، پول داری یا نداری من کاری ندارم، یا شرایط برای تو آماده است یا نیست، من می خواهم اکرام بکنی در این صورت دیگر اصلا بحث خارج می شود مساله صورت دیگری دارد .

در این جا شما نمی توانید بگویید چون مولا وجود علمی دارد بر تحقق شرایط، این وجود علمی منجز و مبرء مولا خواهد بود، مولا دیگر می شود مولای دیوانه! مولایی که بگوید در هر صورت باید عمرو را اکرام بکنی ولو این که نیست بنده مگر کبوترم که بلند شوم عمرو را از تهران بیاورم این جا؟ کبوترهم نمی تواند این کار را بکند باید عمری باشد، حالا تو چشمت را عینک نزدی و عوضی خالد را عمرو دیده ای، به من بدبخت چه مربوط است که می گویی برو اکرامش بکن اگر در عین حال که خطا کردی و خطا را هم به تو گفتند و گفتند جناب مولا



عینک بزن تا بتوانی بینی اشیاء را و عوضی حکم نکنی، بگوید نخیر مرغ یک پا دارد دو دو تا شانزده تا، من می گویم شما باید عمر را اکرام بکنی گرچه وجود خارجی نداشته باشد این مولا چی است؟ یک مقدار مغزش عیب دارد، باید (نمی دانم در قم هست یک چنین جایی یا نه، تهران که امین آباد است مشهد هم سپیده انقلاب) باید یک قدری این مولا را در سپیده انقلاب بستری فرمود، (ما خیلی موالیان داریم که باید بستری بشوند) باید این مولایی که می گوئیم بابا نمی شود به پیر به پیغمبر نمی شود، می گوید نه، باید بشود را بستری نمود.

خب ما بحث مان در اصول به مولای بستری نیست به مولایی است که اگر به آن مولا بگویند آقا این شرایط محقق نیست بگوید چشم بحث را عوض می کنیم مساله را تغییر می دهیم، بنده الان به پسر می گویم بلند شو برو از بالا روی میز پول بردار و برو پرتقال بخر می رود و می گوید آقا جان روی میز شما که پول نیست! بگویم غلط کردی من که می گویم هست، یعنی هست یا بگویم خیلی خوب حالا برو

از جیبم بردار فوری قبول می‌کنم حالا روی میز نیست برو از جیب بردار توی جیب نیست از صندوق بردار اما اگر بگوییم چون گفتم روی میز است باید از روی میز برداری می‌گوید بابا نیست این میز را نگاه کن فقط روی میز کاغذ است و یک مشت مطالب حضرتعالی چرت و پرت که نوشتی این همه روی میز پر است پولی من نمی‌بینم این مطالب شما را هم بدهم به میوه فروشی به خدا بهم پرتقال نمی‌دهد می‌گوید یک من از این‌ها را به من بدهید من فقط در آن حدی که باهاش پرتقال بیچم و پنیر بگذارم در آن حد می‌توانم قبول کنم از شما، اما این‌ها را نمی‌دهم می‌گویم آقا جان آخر این مطالب که به درد پرتقال فروشی نمی‌خورد این مطالب به درد بقال نمی‌خورد این مطالب به درد کس دیگر می‌خورد، می‌گوید یک صندوق هم از این مطالب بدهید یک دانه پرتقال دست شما نمی‌دهم برو بابا آقا شیخ این‌ها را برای من نوشتی؟ پول بیاور تا پرتقال بهت بدهم این چیزها فایده ندارد به کت ما هم نمی‌رود ما می‌گوییم چشم و گوش می‌دهیم. این مولا اگر این

طور باشد به این کیفیت خب این دیگر معنا ندارد  
اصلا از مساله بحث خارج می شود.

اشکال سومی که بر مرحوم نائینی در این مساله  
وارد می شود این است و این اشکال همه جا هست  
این مساله ای است که یکی از مبانی اصولی است و  
رفقا باید متوجه این قضیه باشید تا این که بطور کلی  
ببینید بنای اصولی بر چیست. جناب نائینی، وقتی که  
شما دارید یک مبنا ی اصولی را مطرح می کنید این  
مولا را چه مولایی دارید تصور می کنید؟ شما مولا را  
موالی عادی تصور می کنید؟ وقتی این حرفها را  
می زنید اصلا در این جا جا ندارد.

مولایی که در این حیظه و محدوده بحث مطرح  
می شود مولای عالم بالامور و مشرف بالنفوس و  
مشرف بالغیب است، آن مولا مطرح است و در آن  
مولا دیگر خطا معنا ندارد!! شما ی نائینی اصلا برای  
چی آمدی بحث را برداشتی روی مولای عادی بردی  
و این حرفها را می زنی که هزارتا اشکال وارد بشود  
مولایی که در بحث اصول ما روی آن بحث می کنیم  
و اگرچه از قضایای خارجییه کمک می گیریم فقط به

عنوان استیناس تقریب است والا اصل مولایی که محط بحث ما در مباحث اصولیه است کیست؟ خدا و پیغمبر و امام علیهم السلام تمام شد چهارده نفر و تمام، این مولایی است که ما روی این باید بحث بکنیم که این مولا چگونه می تواند حکم را به مخاطب و مکلف به القا کند.

پس بنابراین اگر در این قضیه مولایی بیاید و بگوید البته مواردی اتفاق افتاده که خیلی اشکالاتی شده و بعدا راجع به این اشکالات می آییم می گوئیم مثلا از باب مثال در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام که مولا می داند بعضی از شرایط نیست تکلیف محقق نمی شود چطور در آنجا امر می کند؟ این یکی از آن مواردی است که در این جا مورد مساله است و رفقا در این جا کاملا می توانند نسبت به آن استنباط واقعی و اجتهاد حقیقی که بسیاری از افراد گیر کردند و نتوانستند نسبت از عهده اشکال بریبایند خیلی راحت می توانند مساله را حل کنند، در آن مواردی که مولا حکم می کند به یک حکم نسبت به مخاطب، در حالی که می داند که آن

مخاطب نمی‌تواند او را انجام بدهد یا خودش  
جلوگیری می‌کند در این صورت چطور مولا یک  
چنین حکمی می‌کند؟ وقتی امر به ذبح ولد از ناحیه  
مولا برای حضرت ابراهیم علیه السلام می‌آید آیا  
حضرت ابراهیم علیه السلام در آن موقع به مولا  
کاری نداریم که بعد جلوی سکین را می‌گیرد و از  
فری اوداج جلوگیری می‌کند نسبت به حضرت  
ابراهیم علیه السلام کار داریم، حضرت ابراهیم علیه  
السلام در مقام امثال آیا عالم بود بر این که سکین  
فری اوداج نمی‌کند و مولا جلوی او را خواهد گرفت  
یا نه؟ اگر عالم بود که هنر نکرده بود!! من هم بلد  
بودم، بیاید مولا به من بگوید همین امام زمان علیه  
السلام بگوید فلانی سر فرزندت را فردا دم باغچه  
سکین بردار و ببر من هم جلوی سکین را می‌گیرم  
می‌گوییم آقا بلند شو برویم بلند شو برویم همین الان  
زودتر انجام بدهیم هنر نکردم.

تلمیذ: پیغمبر بود، چطور نمی‌دانست؟

استاد: باشد خدا نخواسته است بداند، همه

حرفها سر آن است

اگر می خواست بفهمد هنر نکرده بود یعنی خدا  
 به حضرت ابراهیم علیه السلام امر به ذبح کند و  
 جبرئیل بیاید به حضرت ابراهیم بگوید و بعد هم در  
 گوشش بگوید فلانی من جلوی سکین را می گیرم تو  
 پیغمبری، بدان، می گوید خیلی ممنون من همین الان  
 صبح نشده بچه را راه می اندازم و می روم آنجا و  
 ذبحش می کنم این که هنر نیست حضرت ابراهیم  
 علیه السلام هنگام امتثال به نسبت به این تکلیف چه  
 حالتی داشت و چه تصویری از این تکلیف می کرد؟  
 تصویر ذبح بود این حرفها نبود اگر حضرت ابراهیم  
 علیه السلام این را نمی کرد که صدقت الرؤیا برایش  
 نمی آمد در رویا یعنی تو رؤیا را واقع پنداشتی و  
 بهش عمل کردی والا هر ننه قمری بلند می شود  
 می شود حضرت ابراهیم علیه السلام هر کسی  
 می شود حضرت ابراهیم علیه السلام ، لذا حضرت  
 ابراهیم علیه السلام وقتی که دستور آمد ساره را بردار  
 و بلند شو برو، رفت رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ  
 غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ  
 فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ  
 الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿ابراهيم، ۳۷﴾ و خطاب

آمد پشت سرت هم نگاه نکن! کجا؟ دریک بیابان!  
کدام یکی از ما این کار را می‌کنیم برود زنش را با  
یک بچه شیرخواره بگذارد وسط عربستان، تخم مرغ  
می‌گذاری می‌پزد!! توی یک چنین وضعیتی که کلاغ  
پر نمی‌زند بچه را بگذارد و برود!! چه کسی یک  
چنین کاری می‌کند آن تو کُلش که می‌گوید برو یک  
مساله دیگری است که خدا گفته و دیگر خدا گفته و  
تمام شد و می‌آید در آنجا و این مساله را انجام  
می‌دهد ولی در قضیه ذبح، خدا هیچ تضمینی نکرد  
که این بچه را برایت نگه می‌داریم و این ذبح انجام  
نمی‌شود، نه، شاید خدا دنگش گرفته برود، مگر این  
همه نمی‌روند مگر این همه در شیرخوارگی و پنج  
سالگی نمی‌روند این بیمارستان‌ها بروید روزی  
چندتا در این بیمارستان‌ها طفل پنج ساله، ده ساله،  
پانزده ساله، بیست ساله از این بیمارستان جنازه‌اش  
را می‌برند بیرون منتهی او با سرطان می‌رود آن از  
پشت بام می‌افتد آن شیر می‌رود توی حلقش خفه  
می‌شود حضرت اسماعیل علیه السلام را باید سرش  
را ببرند چه تفاوتی می‌کند؟ طریقتش فرق می‌کند

ولی اصلش یکی است خدا می گوید من همان  
طوری که حضرت علی اصغر علیه السلام را در  
شیرخوارگی و حضرت علی اکبر علیه السلام را در  
سی و چند سالگی بردم دلم می خواهد حضرت  
اسماعیل علیه السلام را این طوری ببرم چه فرقی  
می کند با او مرید پیر مغانم مگر نخواندید همین چند  
شب پیش روح مجرد را می خواندم

مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده  
توی کردی و او بجا آورد

راجع به حضرت اسماعیل علیه السلام و  
حضرت علی اکبر علیه السلام است. مرید پیر مغانم  
زمن مرنج ای شیخ، مرحوم آقا آورده اند راجع به  
مرحوم دری .

حالا خدا بگوید نه من هم مثل حضرت علی  
اکبر علیه السلام می خواهم حضرت اسماعیل علیه  
السلام ذبح بشود چه کسی می تواند جلوی خدا را  
بگیرد؟ حضرت ابراهیم علیه السلام می دانست؟ نه  
حضرت ابراهیم علیه السلام با این حال رفت به  
قربان گاه که اسماعیلش ذبح خواهد شد این توطین  
نفس برای حضرت ابراهیم علیه السلام عبور دهنده



بود حالا حضرت ابراهیم علیه السلام می تواند به خدا بگوید خدایا این حکمت با چه ملاکی می سازد؟ این جا را ما کار داریم این که من آوردم نمی دانم جلد دوم آوردم راجع به این قضیه این جا می خورد حضرت ابراهیم علیه السلام می تواند بگوید خدایا قتل نفس محترمه آن هم بچه معصوم حرام است یا نه؟ حرام است خودش گفته: ... مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ ... ﴿المائدة، ۳۲﴾ از حضرت اسماعیل معصوم تر کی؟

از حضرت اسماعیل پاک تر کی؟ یک جوان معصوم به تمام معنا بی گناه بدون قصاص می گویند برو و سرش را ببر این چیست؟ ما خودمان را می گذاریم ما فقیه هستیم ما اصول خواندیم بابا جلوی خدا بایستیم بگوییم ای خدا تو که الان داری یک چنین حکمی را می کنی با کدام حکم؟ خودت در قرآن گفتی **وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا** ﴿النساء، ۹۳﴾ مگر تو می توانی برخلاف حکم خود حکمی را بکنی؟ مگر می شود؟ خدا می گوید خب من بر مبنای مرحوم نائینی، این قضیه را قضیه خارجیہ فرض می کنم و قضیه خارجیہ فقط نسبت به علم مولا ارتباط دارد نه نسبت به تحقق شرایط

خارجی، می‌گوییم بسیار خوب آیا مولا می‌تواند بر خلاف حکم خود که خودش حکم کرده قضیه خارجیه‌ای را به وجود بیاورد که مناقض با حکم خود باشد؟ ما می‌ایستیم جلوی خدا امروزه این مؤلفینی که رفتند فقط توی آمریکا نشستند و هر روز مزخرف و چرت و پرت‌های فلان سرهم می‌بافند این‌ها را می‌گویند ما جلوی خدا باید بایستیم و بگوییم شما نمی‌توانید این کار را بکنید.

این ایراد حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام حکم در مقام فقاہت آیا این ایراد صحیح است یا صحیح نیست؟ صحیح نیست چرا؟ چون همان‌طور که حکم از ناحیه پروردگار نسبت به قتل نفس آمده اگر قتل نفس از ناحیه پروردگار حرمتش نمی‌آمد ما حرمت را از کجا استنباط می‌کردیم استنباط نمی‌کردیم یا این که خدا فرض کنید می‌گفت قتل نفس مؤمن در یک چنین حالی اشکال ندارد اگر می‌گفت اشکال نداشت خودش گفته حالا که خودش گفته آن کسی که این حکم را گفته همان کس می‌آید و حکم مناقض خود را جعل می‌کند این جا باید این کار را انجام بدهی چرا؟ نمی‌دانیم ما

اطلاع نداریم حکم دست اوست او این کار را انجام می‌دهد.

وقتی که ما جواز حکم به ذبح به اسماعیل علیه السلام را برای حضرت ابراهیم علیه السلام اثبات کردیم جواز حکم امام علیه السلام را نسبت به افراد برخلاف احکام او می‌توانیم ثابت کنیم چرا؟ چون او همین جنبه علمی و جنبه اشراف را مثل خدا دارد چه تفاوتی می‌کند؟ چه فرقی می‌کند که خدا بگوید فرزند را ذبح کن یا امام زمان علیه السلام بگوید چه تفاوتی دارد؟ خدا بگوید فرزند را ذبح کن یا این که امیرالمؤمنین علیه السلام بگوید چه تفاوتی دارد؟ اگر امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به شرایط موضوع و نسبت به تحقق موضوع اطلاع نداشته باشد خب این که امام نیست از بحث خارج است اگر ما علی علیه السلام را قبول داشته باشیم که نسبت به تحقق و اجتماع وجود خارجی موضوع اطلاع و اشراف داشته باشد پس بنابراین حکمش مطاع و واجب الاجرا است.

پس این که الان شما می‌بینید در محافل گفته

می‌شود امام علیه‌السلام حق ندارد برخلاف احکام کلیه حکم شخصیه و حکم خارجیه اعمال کند این چیست؟ من اصله باطل تمام شد چرا؟ چون این‌ها امام علیه‌السلام را نفهمیدند اگر اشکال در این جا وارد است اشکال به حضرت ابراهیم علیه‌السلام هم وارد است هیچ تفاوتی نمی‌کند یا باید بگویید امام علیه‌السلام جاهل است که نمی‌توانیم بگوییم جاهل است اگر امام علیه‌السلام جاهل نیست پس بنابراین کلامش نافذ است قوله حق و کلامه صدق و منطقه فصل هیچ در خود ندارد و صددرصد کلام امام علیه‌السلام مساوی با عصمت است در عصمت که خطا نیست در حرفهای ما هزارتا خطا است اگر هزارتا یکیش درست باشد نهصد و نود و نه تایش ولی کلام امام علیه‌السلام می‌شود معصوم وقتی معصوم شد می‌شود مثل حکم حضرت ابراهیم علیه‌السلام مثل این که چطور فرض کنید حضرت ابراهیم علیه‌السلام وقتی که جبرائیل آمد نگفت تو اشتباه می‌کنی این حکم تو بر خلاف است قتل نفس مؤمن حرام است حضرت امام علیه‌السلام از

حضرت جبرائیل کمتر است مقام امام علیه السلام از  
مقام جبرائیل کمتر است خب بله شاید آقایان بگویند  
کمتر است فعلاً که همه چیز داریم می شنویم.

پس امام علیه السلام حکمی را که می کند این  
حکم می شود قضیه شخصیه ما مکلفیم که بر طبق  
ملاک عمل کنیم الا فی مورد که این مورد نص صریح  
امام علیه السلام باشد نسبت به یک مورد خاص آن  
می شود قضیه چی؟ ذبح اسماعیل علیه السلام که آن  
نسبت به ملاکات اطلاع دارد ما نداریم او عالم است  
ما جاهلیم او اشراف دارد و ما از این نقطه نظر اشراف  
نداریم.

این جاست که مساله در باب فقه الحدیث مطلب  
پیدا می شود بسیاری از احادیثی که فقها آن احادیث  
را معارض با احادیث دیگر پنداشتند از باب قضایای  
شخصیه است فرض کنید امام علیه السلام یک راوی  
می آید از حضرت سوال می کند و حضرت می فرماید  
برو این کار را انجام بده او بلند می شود می رود اعلان  
می کند که من این کار را کردم امام علیه السلام  
فرمودند این کار را انجام بده یک دفعه با آن حکم

دیگر امام علیه السلام می‌شود معارض، آن وقت یا باید حمل بر تقیه کنی یا حمل بر تعارض کنیم یا حمل بر اشتباه کنیم یا باید حمل بر اشتباه راوی کنیم  
راوی اشتباه کرده است در حالتی که نه، هم او درست است و هم این درست است منتهی باید به ملاک رسید آن را در آن موقع گذاشت و این را در وضعیت خودش.

از جمله این موارد آن حکمی است که رسول خدا علیه السلام راجع به رضاعت آن فرزندی که در خانه بودند که از جمله قضایا، قضایای شخصیه است که بعضی آمدند گفتند باطل است و گفتند کلام عایشه است و رد کردند که ظاهراً مرحوم آقا هم همین مساله را ترجیح می‌دهند که این مساله مربوط به عایشه و او چون ناقل است چیزهای در ذهن است در امام شناسی در کجا این مساله است اما آن طوری که می‌شود این مساله را چیز کرد این است که این قضیه قضیه واقعیه است واقعیه خارجیه شخصیه یک مساله شخصی است چه ملاکی در این جا بوده ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم این را تسری بدهیم بگوییم

اه این بیست سالش بشود خیلی عالی می شود پانزده سال و بیست سال و هیجده سال خدا قسمت کند فرض کنید این آدم برود با هر کی می خواهد محرم بشود یک دستی به سر و کولش بکشد. اینها ملاک گرفتند آنها راحت هستند.

تلمیذ: ظاهراً علماء مصر بر صحت این نوع رضاعت فتوی داده‌اند!

استاد: پس ما می‌رویم مصر، برویم آنجا انشاءالله بد نمی‌گذرد!

علی‌کل‌حال این مساله که ملاک در قضایای خارجی و وجود ندارد ولی در قضایای حقیقیه وجود دارد چیست؟ باطل است چون مولایی که در اصول از او بحث می‌کنیم، جناب نائینی! قربان شکلت بروم آن مولا مشتی قنبر چغندر فروش نیست که یک موقع بفهمد یک موقع نفهمد! عینک نزنند و خالد را عوضی ببینند! آن مولا عبارت است از علام الغیوب این موضوع را باید همیشه ما در مباحث اصولیه مورد نظر قرار بدهیم.

و تمام این‌هایی که آمدند از بزرگان مثل مرحوم

عراقی مرحوم نائینی و آقای خوئی آمدند این ها در این نکته اشتباه کردند که مولایی که در بحث اصول باید از او بحث شود و آن را باید ملاک قرار داد مولایی است که عالم به غیوب است و بر این اساس باید قضایای خارجی و حقیقه را تعریف کرد که حالا با این فرض ما قضایای شخصی چه قضایایی داریم قضایای که قابل سرایت به افراد دیگر نیست و قضایای حقیقه ، یک قضایایی هست که انسان به عنوان ملاک و عنوان می تواند خودش مصادیقی برایش تعیین کند

تلمیذ:.....؟

استاد: قضایای خارجی همان حقیقه منتهی خب

ایشان شخصی را اشتباه گرفته اند. ما در اصطلاح که مناقشه نداریم.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد